

مسئله ملی و مارکسیسم - لنینیسم

(آخرین قسمت)

شور یسین های مارکسیستی، در رأس آنان شور یسین های شوروی، با پذیرش تئوری ملی استالین که قرآبتی نیز با تئوری ملی لنین دارد، این تئوری را تنها تئوری علمی در باره ملت و مسئله ملی ارزیابی نموده و پیاده شدن آن در عرصه عمل را به عنوان تنها راه حل و نیز راه حل نهایی ارائه دادند.

چهار علامت مشخصه ملت، عرضه شده از طرف استالین، همچنان بمشابه فاکتورهای تعیین کننده ملت باقی ماندند. در مطبوعات شوروی همواره اعلام میشد که مسئله ای بنام مسئله ملی و ناسیونالیسم در این کشور وجود ندارد. در عین حال هر از چند گاهی روی لزوم "مبارزه علیه ناسیونالیسم" تأکید می شد؛ البته عمدتاً بجای "مبارزه علیه ناسیونالیسم" از اصطلاح "مبارزه علیه بقایای نظام بورژوازی" استفاده می شد. استالین بقیه در صفحه ۷

ج.ا. ناجی

سوداگران مرگ در منطقه

قتل عام قاچاقچیان مواد مخدر و معتادین، که خود قربانی آن هستند، در سراسر کشور به همراه هیاهوی تبلیغاتی رژیم به اصطلاح در مبارزه علیه مواد مخدر بعد بیسابقه ای گرفته است. هر روز تعدادی از معتادان و قاچاقچیان در شهرهای مختلف ایران به جوخه های و جوبه های دار سپرده می شوند. برای تسریع در رسیدگی به جرایم قاچاقچیان و معتادان و تشدید ابعاد این جنایات، مسئولیت رسیدگی و محاکمه آنان از قوه قضائیه سلب و به عهده "علمای فاضل" مناطق مختلف کشور گذاشته شده است. "شورای تشخیص صلحت نظام" برخلاف مسئولیت مشخص خود، از اختیار قانون گذاری در این مورد برخوردار شده و برای اعدام قاچاقچیان و معتادان دست به قانون گذاری زده است. رژیم "امت حزب" بقیه در صفحه ۶

قتل عام زندانیان سیاسی

جلاد باز خون می آشامد و تخم نیستی و تباهی می افشاند. رژیم تبهکار خمینی، داس مرگ خود را با خون انقلابیون بیون صیقل می دهد و جوانه های امید فردای مردم را درو میکند. سفاکی رژیم اینبار حد و مرزی نیست. اگر سابقاً جنایات رژیم به اعدامهای فردی و گاه دستجمعی و به بند کشیدن و شکنجه زندانیان سیاسی محدود میشد، اینبار دست به قتل عامی بیسابقه زده و هر روز دسته ای از انقلابیون را به خاک و خون می کشد.

با پذیرش آتش بس و خاتمه جنگ از طرف خمینی، ابعاد قتل عام زندانیان سیاسی بعد بیسابقه ای یافته است. بنا به گزارش سازمان غو بین الملل: "مقامات ج.ا. وسیع ترین موج اعدامهای سیاسی مخفیانه را که در ۸ سال گذشته بیسابقه بوده است، براه انداخته اند. تعداد اعدامهای سیاسی اخیر در ایران حتی بر موج اعدامهای بعد از انقلاب و پس از برخورد های مسلحانه با مخالفین در سال ۱۹۸۱ پیشی گرفته است."

اخبار جنایات رژیم هولناک است. تنها دریافت چنین اخبار دهشتناکی که حاکی از وقوع جنایات فاشیستی است. هر انسانی را در غم قربانیان به سوگ مینشاند. زنی در جستجوی شوهرش، که در زمان شاه بقیه در صفحه ۲

در این شماره

بمناسبت ۳۰ مین سالگرد انقلاب کوبا

در صفحه ۱۲

سیدی دوشاعر مبارز با یک تخلص

در صفحه ۵

استالین و استالینیسم

در صفحه ۳

قتل عام ۵۵۵

نیز زندانی سیاسی بوده است، به گسوری دستجمعی در خاوران تهران، که از طرف رژیم "لعنت آباد" نامگذاری شده است، برمی خورد. در زندانهای بعضی از شهرستانها، مانند کرمان، مزدوران رژیم خسته از تیر بارانها و حلق آویزها، بسا انداختن نارنجک در داخل زندانها، زندانیان سیاسی را بقتل می رسانند! جلادان حتی پا را از این جنایت نیز فراتر نهاده با کشیدن تیغ به کف پاها یا بد آویخته شدگان، که در حال جان کندن هستند، شهوت جنایتکاری خود را ارضا می کنند. در زندان اصفهان که ۸۰ نفر از زندانیان سیاسی جهت اعتراض به قتل عام گسترده همینان خود، دست به اعتصاب غذا زده بودند، بدستور رژیم تماما در برابر جوخه های اعدام قرار داده می شوند.

در ترکمنستان ایران دوباره موج دستگیری آغاز شده و در بین دستگیر شدگان، تعداد زیادی از زندانیان سیاسی سابق که با سپری کردن دوره زندانی خود، آزاد شده بودند نیز به چشم می خورند.

اما اینهمه جنایت و قتل عام وحشیانه و بیسابقه زندانیان سیاسی با چه انگیزه و اهدافی و در چنین شرایطی با این ابعاد گسترده و وحشتناک از طرف رژیم خمینی روی می دهد؟ اهم دلایل و اهدافی را که رژیم دنبال میکند، میتوان بصورت زیر دسته بندی کرد:

اولا، رژیم با پذیرش آتش بس، در واقع شکست سیاسی - نظامی و ناکامی

خود در تحقق شعارهای شوونیستی - مذهبی اش را پذیرفت. اکثر نیروهای سیاسی ایران بعد از فتح خرمشهر و عقب راندن نیروهای عراقی تا مرزهای بین المللی، خواهان قطع جنگ شدند و ادامه آنرا اقدامی تجاوز گرانه و جنگی بی معنا نامیده و بشدت علیه ادامه جنگ در داخل و خارج کشور به تبلیغ پرداختند. تقابل این دو سیاست متضاد در مورد جنگ که خمینی آنرا "در رأس همه امور" می داند است، از یکسو و فعالیت برانگیز از سوی اپوزیسیون انقلابی از سوی دیگر، کینه ذاتی ج.ا. به نیروهای چپ و دموکرات را در طول جنگ تشدید کرد. محاصل آن نیز دستگیری و اعدام بلا انقطاع انقلابیون در طول جنگ از طرف رژیم بود. این کینه از طرف رژیم به اپوزیسیون انقلابی بدنبال شکست آن در جنگ و نتیجتا اثبات صحت تحلیل این نیروها از ادامه جنگ دال بر خاتمان براندازی و کشت و کشتار مردم بیگناه، که موجب بالا رفتن حیثیت سیاسی این نیروها در بین مردم میشد، دوچندان گردید. رژیم اکنون از یکسو دست به تسویه حساب قطعی بسا اپوزیسیون زده و از سوی دیگر انتقام شکست خود در جنگ را از نیروهای انقلابی می گیرد.

ثانیا، اگر رژیم خواستهای برحق مردم را در زمان جنگ نادیده می گرفت و یا برآوردن شدن آنها را موکول به خاتمه جنگ می نمود و هرگونه اعتراضی به وضع غیر قابل تحمل موجود را به بهانه وجود شرایط جنگی بیرحمانه در نطفه خفه می نمود و جهت سرپا نگهداشتن

ماشین سرکوب و ارگانهای بوروکراتیک خود بیبهاغه جنگ هر روز مردم را سرکیشه می کرد، امروز با خاتمه جنگ از داشتن چنین بهانه ای محروم شده است. اکنون برای رژیم يك راه باقی مانده است، آنهم جلوگیری از طرح خواست های مردم نه از طریق دستاویز قرار دادن شرایط جنگی بلکه با توسل به سرکوب خونین و تضعیف روحیه اعتراضی مردم، بلافاصله بعد از پذیرش آتش بس! یعنی چاره اندیشی قبل از وقوع طوفان. رژیم بدین منظور شتابزده و وحشیانه کمر به قتل عام فجیع زندانیان سیاسی و اپوزیسیون انقلابی زده است. رژیم گویا بر این عقیده است که قتل عام هر قدر گسترده تر و جنایتکارانه تر باشد، به همان اندازه نیز در ارباب مردم مؤثرتر خواهد بود!

ثالثا، در طول جنگ و بخصوص بسا خاتمه هفتضحانه آن، رژیم مجبور شد از یکسری شعارهای ارتجاعی غیرعملی خود دست بردارد. صدور انقلاب اسلامی و فتح کرپنا و قدس، جای خود را به پا - فشاری جهت اجرای مفاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در مذاکرات مربوط به صلح داده است. شعار "نه شرقی نه غربی" جای خود را به گسترده ترین روابط با غرب و شرق داده است. اگر روزی ج.ا. دم از ایجاد "ابر قدرتی نوین در جهان" میزد و در این راه آمریکا و اسرائیل را بزرگترین دشمن خود می دانست، اکنون بسرای برقراری روابط پنهانی و آشکار با آمریکا به سالوسی افتاده و جهت گرفتن سلاح، در طول جنگ، نه تنها با اسرائیل بلکه به

استالین و استالینیسم

استالین و استالینیسم همزاد و مترادف یکدیگرند. پایه انحراف اصلی استالین را باید در دو مسئله زیر جستجو کرد: اولاً، استالین نظام سوسیالیستی را یک نظام ایدئولوژیک میبنداشت، نه نظامی انسانی که در آن "رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد هنگان است". این درک به نتیجه قطعی خود، یعنی بالاتر قرار دادن ایدئولوژی از مقام انسانها و تعدیل نقش انسان در جامعه تا حد وسیله ای برای تحقق ایدئولوژی ای معین و قربانی ساختن تمامی کسانیکه خارج از حیطه ایمن ایدئولوژی قرار می گیرند، می رسد. نظامهای ایدئولوژیک در تاریخ به صورت مختلف و با مضامین متفاوتی بروز کرده اند؛ در قرون وسطی در شکل انگیز سیسئون مذهبی، در اسپانیا و ایتالیا در شکل نظام فاشیستی فرانکو و موسولینسی، در آلمان نازیسم هیتلری، در شوروی سوسیالیسم استالینی، در چین ماوتسیسم و در کامبوج پوپولوتیسم و در ایران در شکل جمهوری اسلامی خمینی و ...

ثانیاً، انحراف دیگری در درک از مبارزه سیاسی و طبقاتی و در چگونگی گذار به سوسیالیسم است. استالین به این امر معتقد بود که به نسبت نزدیکی به سوسیالیسم، مبارزه طبقاتی و حملات دشمنان سوسیالیسم نیز تشدید میشود. در حالیکه دلیل نزدیکی به سوسیالیسم و پشت سر گذاردن دوره گذار، ایجاد پایه های مادی و معنوی آن و تضعیف مخالفین و فروکش کردن مخالفتها است

نه تشدید مبارزه طبقاتی! با این درک انحرافی از مبارزه طبقاتی و نحوه استقرار سوسیالیسم (بعنوان نظامی ایدئولوژیک) بود که استالین تا سال ۱۹۳۹-۱۹۳۸ که تاریخ اعلام استقرار سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی از طرف وی بود، بیشترین جنایات را مرتکب شد. این دو انحراف اصلی، پایه اساسی پیش استالینیسمی را تشکیل می دهند. در بینش استالینیسمی، حکومت کارگری یعنی حکومت اقلیتی برگزیده بنام طبقه کارگر علیه خود طبقه کارگر و نیز علیه تمامی طبقات دیگر. در این بینش "دموکراسی سوسیالیستی" وسیله ای است جهت اعمال دیکتاتوری بر جامعه و سرکوب تمامی طبقات و اقشار جامعه تحت عنوان مقوله ای بنام دیکتاتوری پرولتاریا یا طبق این بینش انسانها چیزی جز وسیله تولید و در خدمت تولید نیستند و برتری اقتصادی سوسیالیسم بر کاپیتالیسم جز کیست عددی فرارده ها و افزایش حجم تولید به نسبت ساعات کار مصرف شده، یعنی رشد نیروهای مولده به مفهوم تکنیکی آن نیست؛ و اقتصاد با برنامه، مفهومی جز تمرکزگرایی شدید در برنامه ریزی و دولتی کردن افراطی اقتصاد و تمامی جوانب زندگی ندارد.

در متد استالینستی بحث و تبادل نظر و پذیرش نظرات مخالف جایی ندارد و مخالفت با این بینش فرجامی جز شکجه زندانی، تبعید و تیرباران ندارد! طبق این بینش جنبش ملی خلقها و جنبشهای دهقانی وسیله ای هستند جهت بقدرت

رسیدن حزب، که بعد از قدرت گیری آن باید بنام دیکتاتوری پرولتاریا، قلع و قمع گردند و در بهترین حالت بجای حل مسئله ملی، خود خلقها را در خلق حاکم حل بکنند!

انترناسیونالیسم پرولتری طبق ایسن بینش یعنی فدا کردن منافع داخلی هر کشور بخاطر "میهن سوسیالیستی" و سازش با طبقات حاکمه داخلی و خیانت به میهن و طبقات و اقشار زحمتکش جامعه بخاطر منافع جهانی "پرولتاریای در قدرت". بینش استالینستی، پیچیده ترین و غامض ترین مسایل اقتصادی - اجتماعی علمی و سیاسی را با یک دستورالعمل تشکیلاتی بعد از ساده و مثله کردن آن، برای اینکه افتخار حل آنرا نصیب خود سازد، براحتمی "حل" می کند!

استالینیسم از سال ۱۳۲۰ بوسیله حزب توده با جنبش چپ ایران پیوند خورد و سالها در ایران تبلیغ و ترویج گردید. این بینش مخرب با توجه به عقب ماندگی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه و بر بستر استبداد شرقی پایدار در کشور، بزودی به پیش مسلط جریانهای چپ ایران تبدیل شد. هر چند امروزه بسیاری از جریانهای چپ ایران استالین را رد کرده اند، اما بقول معروف "هنسوز نیز دیوانگانی یافت می شوند که استالین را رهبر کبیر پرولتاریای جهان بدانند!" حتی در بین جریاناتی که استالین را رد کرده اند، هستند کسانی که هنوز نیمه تنه هایی از این بینش مخرب را با خود بقیه در صفحه ۱۱

قتل عام ۰۰۰

حتی با مافیا نیز وارد بند و بست شده است. هنرستیزی جای خود را به آزادی بعضی از آلات موسیقی و اجرای ترانه های رژیم پسندانه در رادیو و تلوویزیون داده و بازی شطرنج با فتوای خمینی آزاد اعلام شده است! و . . .

با دست کشیدن از شعارهای فسوق ارتجاعی و یا با کنار گذاشتن صلحتی آنها، ویدنبال شکست مفتضحانه در جنگ، قسمتی از پایگاه حزب اللهی رژیم و قشریترین و متعصبترین مذهبیون که در بدنه و یا حتی در هرم قدرت رژیم جای دارند، راه خود را از رژیم جدا می سازند. در همین رابطه است که مدتی است خمینی به حزب اللهی ها هشدار می دهد که "گول بعضی از آخوند های احمق را نخورند". رفسنجانی نیز در یک سال اخیر تحت پوشش تطبیق اسلام با شرایط امروزی و غیر عملی بودن "حکومت با شیوه های ۱۴۰۰ سال پیش"، سعی وافری در اقناع حزب اللهی ها و قشریون مذهبی کرده است.

پذیرش آتش بس و دست کشیدن از فتح کرمان و قدس، همانقدر که برای "امام" راحت بود برای تمامی عوامل حکومتی چندان هم راحت نبود. بعد از اعلام پذیرش آتش بس، ۱۰۰ نفر روحانی که نتوانستند براحقی، همچون امام خود "جام زهر" آتش بس را سر بکشند و در نتیجه به مخالفت با این تصمیم برخاسته بودند، دستگیر شدند. بنا به گزارشهای دیگر، با پذیرش آتش بس از طرف رژیم، دستکم ۱۲ هزار پاسدار، سپاه را ترک کرده و ۵۰ تن از آنان خودکشی کردند.

و ۱۲۵ فرمانده سپاه به علت تمرد تیرماران شده اند.

یکی از دلایل موج اعدامهای خونین فعلی را نیز باید در این مسئله جستجو کرد. رژیم برای بقای خود و نگه داشتن قشریون ناراضی از عدم تحقق ارتجاعیترین شعارهایش، در صف "حزب الله"، به خشن ترین و فجیع ترین اعدامها که مورد پسند آنان باشد روی آورده است؛ و اگر روزی حجازی، به این امر در مجلس اعتراض می کرد که "چرا امت حزب الله نباید هر شب صدای تیر باران زندانیان سیاسی، این عوامل استکبار را از پشت دیوارهای اوین نشنوند"، امروز همین عناصر میتوانند صدای تیر بارانها را نه تنها از پشت دیوارهای اوین، بلکه از زندانهای سراسر ایران نیز بشنوند! خامنه ای نیز در این رابطه، دست عوامل امنیتی رژیم را که جزو ضد انقلابی ترین افراد رژیم هستند، در ارتکاب هر چه بیشتر جنایات بازگذاشته است. وی در بحبوحه قتل عام زندانیان سیاسی و اعتراضات گسترده جهانی، قائم مقام وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک) و مدیران کل آنرا نزد خود فرا خواند و ضمن تجلیل از زحمات آنها می گوید: "شما زحمتکش ترین، مفیدترین و مؤمن ترین افراد ج.ا.هستید!" و موسوی اردبیلی در مقام رئیس دیوان عالی کشور در نماز جمعه خطاب به حزب اللهی ها می گوید: "جرم، معلوم، کیفر، معلوم. . . چرا اعدا امان نمی کنید!"

رابعا، بعد از اعلام آتش بس و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل از طرف رژیم افکار عمومی جهان و مردم خسته از جنگ

ایران، متوجه جنگی برقراری صلح بین دو کشور متخاصم ایران و عراق شده بود. رژیم قصد آن را داشت که از توجه افکار عمومی به مذاکرات صلح، نهایت بهره را ببرداری را برای قلع و قمع انقلابیون در بند بکند. اما از یکسو، ابعاد بیسابقه جنایات رژیم و از سوی دیگر بیسنداری وجدانهای آزاده جهانیان و افشاگریهای گسترده نیروهای سیاسی ایران در خارج از کشور، باعث شد که کوسرئوایی رژیم، اینبار نیز در سراسر جهان به صد ادراید بر ملا شدن جنایات بیسابقه رژیم در جهان، در شرایطی بود که عوامل رژیم در چهار گوشه جهان جهت خارج ساختن رژیم از انزوای جهانی که در طول جنگ نصیب آن شده بود و جهت جلب همکاری کشورهای دیگر برای بازسازی کشور، پرسه می زدند، رژیم را در تنگنای شدیدی قرار داده است. سردمداران رژیم در مقابل اعتراضات گسترده جهانی به اظهار نظرات متناقض و گاه مسخره آمیزی دست زدند. رفسنجانی که یکی از گردانندگان اصلی این جنایات است، با دریدگی تمام اعتراف، مجامع بین المللی نسبت به عدم رعایت حقوق بشر در ایران را به خود آنها برمی گرداند و می گوید: "شمر بادتان! شماها اینقدر پرور هستید که با واژه های شریف تاریخ بشریت اینطور بازی می کنید؟! و ولایتی وزیر امور خارجه رژیم در این رابطه می گوید: "ما از گسترش روابط اقتصادی با دول غرب استقبال می کنیم اما اجازه نمی دهیم به عنوان رعایت حقوق بشر برای ما تکلیف معین کنند. ما قوانین اسلامی را مقدم بر بقیه در صفحه ۶

سیدی دو شاعر مبارز با يك تخلص

(آخرین قسمت)

شعر "بارالی بگلر"، نیز در رابطه با هجوم و غارتگری حکام خراسان نوشته شده و محصول يك عکس العمل تاریخی است. بطوریکه فاکت‌های تاریخی نشان می‌دهند، عباس میرزا پس از یکسال از حمله و غارت سرخس و نواحی مسرو، در تاریخ ۲۶ اکتبر (مهر ماه) سال ۱۸۳۳ میلادی می‌میرد. پس از درگذشت وی، در اثر اختلافات داخلی حاکمیت فتودا - لهای قاجار در مشهد رو به ضعف می‌گذارد و زمان آن فرا می‌رسد که ترکمنها جهت آزادی هموطنان خود که در زندانهای مشهد دست‌بزن‌جیرنشسته بودند، اقدام عاجل نمایند. شاعر با تأکید بر این مسئله از طوایف ترکمن بخصوص از ایل تکه‌ها، سالورها، ساریق‌ها قره‌ها و بکاول‌ها دعوت می‌نماید که دست‌اتحاد بهم داده و در امر آزادی برادران اسیر خود فعالانه شرکت نمایند. سیدی موقعیت آنزمان را بخوبی درک کرده و هیچگونه تأمل و درنگی را جایز نمیداند، زیرا میدانند که از مشهد قدرتمند زمان عباس میرزا دیگر جز ناسمی بی‌مسما چیزی باقی نمانده است. وی به برادران هم‌رمز خود چنین خطاب میکند:

سیدی دثیار، ایندی سیندرمانگ بادی،
مشهد ننگ قالاندر بشر قوری آدی،
اونگه سالیب سردار محمد مرادی،
هر نه نصیبه نی گورالی، بگلر!

بطوریکه مشاهده می‌شود ضمنون اشعار فوق، بدون شك ارتباط غیر قابل تفکیکی با وقایع سالهای ۱۸۳۳-۱۸۳۰

دارد. در این سالها تعدادی از طوایف ترکمن علیه ظلم و استبداد و چپاول‌گریها حکام دست‌نشانده قیام نموده بودند. جای هیچگونه تردیدی نیست که در این زمان شاعر سیدی، در نواحی مرو میزیسته و در امر بسیج سواران جنگجو برای مبارزه علیه غارتگران داخلی و خارجی فعالانسه شرکت داشته است. علاوه بر این فاکتها انکارناپذیر، قرائن دیگری نیز وجود دارند که دلالت بر عدم هرگونه ارتباط سیدنظر سیدی با آرتیق محمد سیدی دارد. دستخط دیوانهای سید نظر سیدی هکی از استان چارجوی، که محل زندگی شاعر بوده، یافت شده؛ و برعکس دستخط اشعار و داستان‌های سیدی خوجه بیشتر در غرب ترکمنستان شوروی و در نواحی رود اترک و گرگان (ترکمنستان ایران) رونویسی و دست‌بندست‌گشته است. در دیوان سیدنظر سیدی کلمهای در باره رود اترک، گرگان و شاعر ذیلیسی دیده نمی‌شود؛ گرچه در این دیوان بیش از ۸۰ غزل، خمس، مستزاد، مسجع و مریح (شعر چهار هراسی) وجود دارند، اما حتی یکی از اشعاری که به سیدی خوجه نسبت داده می‌شود، در اینجا بچشم نمی‌خورد. همچنین هیچگونه نامی از دهات و آبادی‌هایی اترک و گرگان (توپونیم‌ها) و طوایف سکونی آن نواحی (اتونیم‌ها) برده نشده و اشارهای نیز به نام‌های منظومی که بین سیدی خوجه و ذیلیلی می‌ادله گشته نشده است. برعکس تمام زندگی آرتیق محمد سیدی از

دوران کودکی با ذیلیلی مربوط بوده و او در بسیاری از اشعارش از وی نام برده و او را بعنوان برادر اخروی "قیامتلیق دوغان" خود معرفی نموده است. متقابلاً ذیلیلی نیز در بعضی از اشعار خود مثل "سیله کیدالی"، "حارایم دوندی"، سیدی خوجه را دوست صمیمی خود نامیده است. دوستی ایندو شاعر از اوآن کودکی و عنفوان جوانی تا آخرین لحظات عمر ادامه داشته است؛ چونکه هر دوی آنها در يك محیط و نزدیک هم زندگی نموده و بزرگ شده‌اند.

اما سیدنظر سیدی دوران طفولیت خود را در لیب (چارجوی) گذرانده و منطقاً نمی‌توانست در شرایط آن عصر با شخصی که صدها فرسنگ دور از او زندگی می‌کرده، ارتباط مستقیم و مداوم داشته باشد. دوست ذیلیلی بدون تردید هم سن و سال و همشهری او سیدی خوجه بوده است و این در آثار ادبی هر دوی آنها انعکاس یافته است. لیکن علت پیدایش چنین آشفتگی و امتزاج آثار دو شاعر مستقل با ویژگیهای مخصوص بخود را در چه چیز باید جستجو کرد؟

بدون شك عدم پژوهشهای ژرف علمی و فقدان منابع معتبر تاریخی و همچنین بکارگیری آنچه که در دسترس پژوهندگان بوده است این اغتشاش و نتیجه‌گیری نادرست را باعث گشته است. اما علت اساسی، تقالی بیجا و سوئیژکتیو عده‌ای "پژوهشگر" کوته بین است که با تلاشهای بقیه در صفحه ۱۰

قتل عام ۵۵۵

مقررات حقوق بشر می دانیم!

اینهمه اعتراضات جهانی و محکومیت بی در پی رژیم خمینی از طرف مجامع بین المللی و اعتراضات خود عوامل رژیم به قتل عام زندانیان سیاسی، در حالیکه متأسفانه کشورهای سوسیالیستی بغیر از مجارستان در مجمع عمومی سازمان ملل از محکومیت ج.ا.خود داری ورزیده و به رأی - گیری در مجمع عمومی سازمان ملل رأی متنع

می دهند!! و کوبای انقلابی (ا) پا را از آن نیز فراتر گذاشته و به این صوبه رأی منفی می دهد!! کوبایی که وجود نیروهای خود را در آنکولا و نامیبیا در طول ۱۳ سال تمام بعنوان مبارزه ای عقلی علیه آپارتاید و نژادپرستی توجیه می کرد، اما در ایران، بخاطر امیدی واهی بسر ای گرفتن سهمیه بیشتری از برنامه بازسازی خمینی و شاید نیز بخاطر "ضد امپریالیست" بودن رژیم آخوند ها در مقابل محکومیت جنایات فاشیستی این رژیم مهر سکوت بر لب می زند. آیا برای پی بردن به عمق جنایات وحشیانه رژیم این گفته و حشتاک لاریجانی در صاحب با تلویزیون یون آلمان کافی نبوده است که می گوید: "شمار اعدام شدگان نسبت به تعداد نوزادان ناچیز است!!؟" مسلماً کشورهای سوسیالیستی از اینهمه جنایات بیخبر نیستند، زیرا آنها از یکسو در جریان اعتراضات گسترده جهانی و بخصوص مجامع بین المللی نسبت به این جنایات و از سوی دیگر در جریان خود افشاگریها عوامل رژیم در سطح جهانی و نیز به بند کشیده شدن، شکنجه و اعدام هزاران تن

از رفقای ایرانی خود هستند. از همه مهمتر اگر احزاب مورد اعتماد آنها در ایران، مانند حزب توده و سازمان اکثریت زمانی جنایات خمینی را بعنوان "قاطعیت انقلابی حضرت امام در مقابل ضد انقلاب" به احزاب برادر خود معرفی می کردند، امروز خود این دو نیرو چون، قربانیان این "قاطعیت" هستند، در صف مخالفین و محکوم کنندگان جنایات آن قرار گرفته اند. بنابراین، اقدام احزاب در قدرت کشور -

های سوسیالیستی در عدم محکومیت ج.ا. و بازگذاشتن دستهای خون آلود این رژیم در ارتکاب جنایات بیشتر، هیچ مضمومی جز ارجح شمردن منافع اقتصادی - سیاسی خود در ایران و کسب موفقیت هایی حقیر در رقابت با کشورهای امپریالیستی جهت اختصاص سهمیه ای بیشتر از بودجه بازسازی، بر قتل عام هزاران آزاد یخواه و در رأس آنها کمونیستها، ندارد!

جنایتگری رژیم با سرشت آن عجیب است و تا مادامیکه این رژیم بر سر کار است، قتل عام آزاد یخواهان و انقلابیون را پایانی نخواهد بود و به اشکال مختلف ادامه خواهد یافت. بنابراین تنها راه حل قطعی برای خاتمه جنایات رژیم، سرنگونی آن است. سرنگونی رژیم نیز مقدور نیست مگر با اتحاد تمامی نیروهای دموکراتیک و انقلابی! پس، میزان صداقت یک نیروی سیاسی در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و تلاش آن در جهت جلوگیری قطعی از بروز فجایعی مانند جنایات فعلی رژیم خمینی، با حرکت عملی آن نیرو در راه اتحاد با دیگر نیروهای سیاسی ایران قابل سنجش است و نه سیر

کردن در جهت انشعاب و افتراق هر چه بیشتر!

○ ○ ○

ج.ا. فاجعی ۵۵۵

حمایت سپاه به جولا نگاه توزیع کنندگان هروئین تبدیل شده است. بدین ترتیب ترکمنستان ایران از به اصطلاح مبارزه رژیم با مواد مخدر و تیرباران هسر روزه قاچاقچیان و معتادان مستثنی مانده است. زیرا، برای پیروزی ج.ا. در جنگ اعتیاد خود علیه خلق ترکمن، هسر و سیله ای مفید واقع افتد باید حفظ گردد. در این منطقه مسئله مواد مخدر برای رژیم، قبل از اینکه مسئله سوداگری مرگ باشد، مسئله ای سیاسی است! اکنون تنها کالایی که بدون صف و بدون بازار سیاه و با نازل ترین قیمت در منطقه بدست می آید، مواد مخدر است. حتی در مواردی دیده شده است که توزیع کنندگان مواد مخدر در منطقه، هروئین را ارزانتر از تریاک می فروشند! ترکمنستان ایران نماد عینی چهره واقعی رژیم از پس پرده اعدام قاچاقچیان خسر و معتادان مواد مخدر است.

استالین و ۵۵۵

خود به ترجمه مقاله مربوط به استالین - زدایی، تحت عنوان "گام سنگین پیشوای بزرگ" مبادرت کردیم. دو قسمت این مقاله در شماره های قبل بچاپ رسیده است، اما بعلت تراکم مطالب از چاپ دنباله آن در این شماره معذوریم و ادامه آن را به شماره های بعدی ارگان موکول می کنیم.

مسئله ملی و ...

در سال ۱۹۲۹ اعلام کرده بود که : مسئله ملی حل شده و در کشور شوراهای "مدهاست سستگری ملی از بین رفته" (۱) اگر چنانچه اینجا و آنجا در میان برخی از اقلیت های ملی چون استونی ها، لیتوانی ها، تاتارها و ... اعتراضات و طغیانهایی بروز می کرد، بعنوان توطئه امپریالیسم تلقی شده و این اعتراضات و طغیان ها به خشن ترین شکل سرکوب می شد ؛ چرا که به زعم دولتمردان و تئوریسینهای شوروی، دیگر دوران شکل یابی و تکامل ملت ها و نیز تشکیل دولتهای ملی سپری شده و دوران نزدیکی و درآمیختگی ملت و دولت ها یا به عبارتی دیگر دوران انترناسیونالیسم فرا رسیده است . در این دوران می بایست تمامی محدوده ها و مرزهای ملی در هم شکسته و ادغام ملت ها تکمیل می شد . دوران، دوران استقرار سوسیالیسم و فرارویی آن به مرحله کونیسم است . بقول لنین "هدف سوسیالیسم تنها از بین بردن پراکندگی بشریت بصورت کشورهای کوچک، کوچک و از بین بردن هرگونه جدایی ملت ها از یکدیگر و نزدیک نمودن آنان به یکدیگر نبوده، بلکه آمیختن آنها با یکدیگر نیز هست" (۲)

استالین زمانی اعلام کرد که با پایان مدت دومین برنامه پنجساله (۱۹۳۷) ، سوسیالیسم در شوروی بطور کامل استقرار می یابد . بعد از این تاریخ بسود که بتدریج زمره های استقرار سوسیالیسم پیشرفته شروع شد . بگونه ای که در سال های اخیر، بویژه دوره برژنف، از رسیدن

جامعه شوروی به آستانه کونیسم ادعا شد ؛ و اکنون دوباره صحبت از سوسیالیسم پیشرفته است ؛ "با پذیرفتن سومین برنامه در کنگره بیست و دوم در سال ۱۹۶۱، حزب در همه گستره های ساز - ندگی کونیستی فعالانه کار عظیمی را شروع کرد . خلق شوروی مسئولیت های بزرگی در تکامل نیروهای مولسده، در مناسبات اقتصادی و اجتماعی، در دموکراسی و فرهنگ سوسیالیستی و در شکل دادن به انسان نوین بدست آورد . کشور وارد مرحله سوسیالیسم پیشرفته شد" (۳) (تأکیدات از ماست)

در سوسیالیسم پیشرفته "آمیختگی، رشد و شکوفایی ملت ها" تحقق یافته و تضادهای آشتی ناپذیر در عرصه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره برای همیشه از بین می روند . دولتمردان و تئوریسین های شوروی با تمام قوا کوشیدند تا عمده مظاهر ملی ملت های شوروی را بعنوان محصولات مذهیب، فئودالیسم و کاپیتالیسم نفی کرده و آنها را با "اخلاق کونیستی"، "همبستگی انترناسیونالیستی"، "برادری"، "دوستی" و غیره جایگزین کنند . به همین دلیل بود که در مطبوعات، کتب و اسناد دولتی و حزبی نه از ملت های روس، اوکرائین، ترکمن، آذری، استونی، ارمنی، گرجی و غیره، بلکه از "خلق شوروی" و "ملت کونیستی" صحبت میشد . "ملت کونیستی" می بایست برخلاف ملت های کاپیتالیستی که ناهمگونند، ملت همگون و طراز نوین باشد . در این ملت دیگر اثری از اختلافات ملی نخواهد بود و همه در صلح و صفا در کنار هم زندگی

خواهند کرد ؛ خروشچف در کنگره بیستم حزب کونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ اعلام کرد که : "بدیهی است، چشمه ای که ناسیونالیسم بورژوازی از آن نشأت می گیرد به گونه ای خشکیده است که بر زمین آن اقتصاد و فرهنگ شکوفامیشوند" . برژنف نیز در تکمیل سخنان خروشچف در ۲۶ - مین کنگره حزب کونیست در سال ۱۹۸۱ چنین اظهار داشت : "زندگی ثابت می کند که رشد فشرده اقتصادی و اجتماعی هر یک از جمهوری های مسایروسه نزدیکی همه جانبه آنها را طلب می کند" .

تمامی اظهارات و تلاش ها در این جهت سیر می کند که هویت ملی و خود - ویژگی های ملی ملت های مختلف بعنوان عوامل سد کننده پیشرفت معرفی شده و مبارزه علیه آنها طلب می شود . نفسی آداب و رسوم و سنن و فرهنگ یک ملت که طی قرون متعادی کسب شده، کوشش در جهت بی ریشه و بی هویت کردن آن ملت است . هر ملتی دارای خصوصیات ملی ویژه خویش است که آن را از دیگر ملت ها متمایز می کند . این تمایزات نشان برتری نژادی و یا فرهنگی ملتی بر ملت دیگر نیست، بلکه نشان گوناگونی ملت ها و رشد و تکامل آنان در شرایط اجتماعی و جغرافیایی متفاوت است .

اعتراضات و طغیان های اخیر در جمهوری های ارمنستان، آذربایجان، کازاخستان، استونی، لیتوانی و ... بطور بارز نشان دادند که مسئله ملی در شوروی سوسیالیستی هنوز حل نشده است . اگر چنانچه بدون در نظر داشتن تحولات

مسئله ملی و . . .

سریع جهانی و ارتباط نزدیک ملت‌های مختلف و برخلاف ادعای بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم مبنی بر خلاقیت آید ثلوثی و تحلیل مشخص از او ضاع مشخص، همچنان از این نقطه نظر حرکت شود که: "مارکس کوچکترین شکی ندارد که مسئله ملی نسبت به مسئله کارگری دارای اهمیت فرعی است" (۴)، "طبقه کارگر کمتر از همه می تواند از مسئله ملی برای خود بت بسازد" (۵)، "و تمام هم و غم در راه آمیختگی و ادغام ملت‌ها و به عبارتی دقیق تر در راه نفی خود ویژگی ملی ملت‌ها مصروف شود، حل مسئله ملی دچار بن بست خواهد شد."

در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ده ها ملت مختلف با سنن، تاریخ، فرهنگ و زبان کاملا متفاوت زندگی میکنند. روس‌ها از میان این ملل با جمعیت ۱۳۴/۴ میلیون نفر (در سال ۱۹۷۹) بزرگترین ملت را تشکیل می دهند. پستهای حساس دولتی و حزبی عمدتاً توسط روس‌ها اشغال می شوند. ۶۸ تا ۷۴ درصد اعضای هیئت سیاسی و هیئت دبیران حزب کمونیست شوروی از سال ۱۹۶۳ را روس‌ها تشکیل می دادند. (۶) در سال ۱۹۸۱، ۶۸ درصد اعضای کمیته مرکزی را باز روس‌ها تشکیل می دادند. این نوع تقسیم نابرابر پست‌های حساس حزبی و دولتی علیرغم تبلیغات و ادعاهای "برابری ملت‌ها"، "دوستی و برادری ملت‌ها" و یا از همه مهمتر "خلق شوروی" و "ملت کمونیستی"، از نظر شورسین‌های شوروی قابل توجیه است. ملت روس "برادر بزرگتر" و "پیشرفته ترین ملت

اتحاد شوروی" بوده، بنابراین قائل شدن "نقش رهبری" برای این ملت از دیدیهات است! (۷) غای سابقه و تجربه ملست روس در امور دولتی و حزبی نیز این نقش را توجیه می کند. همچنین کمتر جلسه رسمی حزبی و دولتی را می توان یافت که در آن نمایندگان ملت‌های غیر روس قدر دانی خود از "خلق بزرگ روس" و بخاطر "کک‌های بیدریغ و برادرانه" را بر جای نیاورند. صفت "بزرگ" همیشه و بدون استثناء نشمار ملت روس می شود و عکس قضیه، بجز یک مورد استثنایی هرگز مشاهده نشده. (۸) در سال ۱۹۲۶، تعداد روس‌هایی که در دیگر نقاط شوروی یعنی در میان دیگر ملت‌ها زندگی می کردند، حدود ۷ درصد بود. این درصد تا سال ۱۹۷۹ به ۱۷/۴ درصد افزایش یافته است. (۹) اهمیت سیاسی افزایش تعداد روس در جمهوریهای دیگر در خور توجه است. اینان، هم بعنوان کیسارها و مشاورین سیاسی و هم بعنوان متخصصین در امور صنعت، طب، کشاورزی و غیره مشغول بکار شده و امور جریانات را در اختیار داشتند. نقش تعیین کننده روس‌ها در رهبری جمهوریهای مختلف هنوز نیز حفظ شده است. زمانی انگلس نوشته بود که: "پرولتاریای پیروز نمی تواند به خلصت غریبه ای خو شبختی تحمیل کند، بدون آنکه بدینظریقی پیروزی خود را مسدوفن کند." شاید اعزام روس‌ها به جمهوریهای مختلف و گماشتن آنان در حساس ترین پست‌ها، علاوه بر "وظیفه انترناسیونالیستی" تحمیل "خو شبختی پرولتری" را نیز در برداشته باشد. در سال ۱۹۴۰ اخلاقهای

استونی، لیتوانی و لتونی طبق قرارداد سری ای که در سال ۱۹۳۹ بین دین - دورف و مولوتوف که بدستور استالین و هیتر بسته شده بود، به دولت شوروی واگذار گردید. در واقع استالین - "خو شبختی پرولتری" را به این سه خلق تحمیل کرد. اعتراضاتی که مدتی است از سوی این خلق‌ها ابراز میشود، بیانگر آنست که آنان هنوز نیز (بعد از گذشت حدود نیم قرن) به این خو شبختی خو نگرفته اند. استونی‌ها با به اهتزاز درآوردن پرچم ملی آبی - سیاه - سفید رنگ خویش بجای پرچم سرخ پرولتری، از این "خو شبختی" فاصله می گیرند.

ارگان حزب کمونیست استونی گوشه‌ای از مانیفست "جبهه خلق" را که اخیراً تأسیس شده، چاپ کرده که عبارت بود از: "موافق سیاست رفرم گورباچف و مخالف "نقطه نظرات محافظه کارانه استالین"، موافق استقلال سیاسی و اقتصادی استونی و . . ."

وضعیت در ارمنستان نیز حالت مشابه ای دارد. بنا بر این تفاوت که ارمنی‌ها طالب الحاق منطقه خود مختار قره باغ به قلمرو جمهوری ارمنستان هستند. اعتراضات توده ای ارمنی‌ها که ده‌ها قربانی را به همراه داشت، از نظر "پراودا" "اگونیسمی ناسیونالیستی" و "مردم فریبی ای" بیش نیست. "لیتراتور نایبا گارتا" حتی پا را فراتر گذاشته، این همه حرکات و اعتراضات را ناشی از تحریکات و توطئه‌های سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" می داند.

ج. ا. ناجی ۵۵۵

الله * را جهت وانمود کردن این اعدامها بعنوان خواست مردم، هر روز به خیابانها می کشد و به طرفداری از این اعدامها تظاهرات و میتینگها برگزار می کند .

اما این همه جنایت ظاهر قضیه است و در پس پرده سناریوی دیگری اجرا می شود . اهداف رژیم از اعدام قاچاقچیان و معتادان را می توان بسه صورت ذیل دسته بندی کرد : اولاً، اعدام قاچاقچیان و معتادان درست در لحظه قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی اتفاق میافتد . از این مسئله رژیم دو هدف را دنبال می کند . در وهله اول، رژیم با اعدام زندانیان سیاسی به همسراه قاچاقچیان، می خواهد به مردم تلقین کند که جرائم آنها یکی است تا از این طریق مشروعیتی برای اعدام زندانیان سیاسی برای خود در نزد مردم کسب کرده و در عین حال جرائم زندانیان سیاسی و اهداف انسانی آنها را در نزد افکار عمومی تا حد جرائم و اهداف قاچاقچیان مواد مخدر تنزل بدهد . در وهله دوم، رژیم برای پنهان ساختن آمار دقیق اعدام زندانیان سیاسی، تعدادی از آنها را به نام قاچاقچی مواد مخدر اعدام می کند . لسانی بسیاری از کسانی که تاکنون به جرم قاچاق اعدام شده اند، با نامهای مجعول و بدون اینکه محل تولد آنان ذکر گردد، در روزنامه های رژیم درج شده است که این خود مؤید امر فوق می باشد .

ثانیاً، با استقرار رژیم خمینی، دامنه استعمال مواد مخدر به حدی رسید

است که ایران را در ردیف بزرگترین مصرف کنندگان آن در جهان قرار داده و طبق آمار دولتی تاکنون سه میلیون معتاد شناسایی شده و یا جهت ترک اعتیاد به مراکز درمانی رژیم مراجعه کرده اند . گسترش دامنه اعتیاد نیز طبیعتاً گسترش جنایت، فحشا، دزدی و غیره را بهمراه دارد و این نیز نمی تواند با اعتراض مردم مواجه نشود، یکی از اهداف رژیم نیز از اعدام معتادین دقیقاً بخاطر گریز و مواجه نشدن با اعتراضات مردم است .

ثالثاً، هدف اصلی رژیم از اعدام قاچاقچیان درجه دوم و آنهایی که با ارگانهای به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر رژیم راه نیامده اند، بدست گرفتن انحصار مواد مخدر و سپردن آن بدست عوامل خود و قاچاقچیان بزرگ "خوش حساب" است . چه، رژیم بخوبی می داند کسانی که در ارتباط با باندهای بین المللی مبادرت به وارد کردن مواد مخدر می کنند، از انگشتان دست نیز تجاوز نمی کنند و تمامی اعدام شدگان نقش درجه دومی را در واردات و توزیع مواد مخدر دارند . از طرف دیگر بنا به افشاکری نیروهای انقلابی، ایجاد ۶ لایراتوار بزرگ هروئین سازی در منطقه بندر عباس از طرف رژیم و صدور هروئین به اروپا و داخل کشور از این لابراتوارها، مؤید امر فوق می باشد .

اما گویاترین نمونه برای افشای نیت واقعی رژیم از اعدام قاچاقچیان درجه دوم و معتادان، منطقه ترکمنستان است . ما در ششمین شماره "ترکمنستان

ایران" اعلام کرده بودیم که رژیم با توجه به اینکه از تحمیل دو جنگ خونین به خلق ترکمن طرفی نبسته است، اکنون جنگ اعتیاد را علیه این خلق آغاز کرده است و متعاقب آن در شماره ۸ ارگان، خبر از همکاری ارگانهای سرکوب رژیم با توزیع کنندگان مواد مخدر و بیداد این بلای خانمانسوز در منطقه و مبارزه مستقل مردم از طریق ایجاد کمیته های مبارزه با مواد مخدر در منطقه دادیم . ایجاد این کمیته ها از طرف جوانان منطقه که با استقبال بی نظیری مواجه شده بود، به زودی در اکثر روستاهای منطقه گسترش یافت . این کمیته ها با همکاری مردم توزیع کنندگان مواد مخدر را راسدستگیر و به ارگانهای انتظامی رژیم، علیرغم میل خود، تحویل می دادند . اما مردم منطقه بزودی متوجه می شوند که عناصر دستگیر شده بعد از چند روز آزاد و دویلر به کار قاچاق در روستایی دیگر مشغول می شوند . با مشاهده این وضعیت، کمیته های مبارزه با مواد مخدر، تصمیم می گیرند که توزیع کنندگان مواد مخدر را بعد از معرفی به مردم به هیچ روستایی راه ندهند . اما ارگانهای سرکوب رژیم به کمک قاچاقچیان می شتابند و بعد از شناسایی اعضای کمیته های مردمی مبارزه با مواد مخدر، با بهانه های واهی مانند شرکت در جنگ گنبد، شروع به دستگیری آنها می کنند! هم اکنون در روستاهایی مانند سارجه کر، بایلر، ایگدر سفلی، قزلجه - ماتی و ... تعداد زیادی از جوانان روستاها دستگیر و تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفته اند و این روستاها مجدداً با بقیه در صفحه ۶

سیدی دو شاعر ۰۰۰

میلادی نظم ترکمنی و نمونه صمیمی ترین دوستی و از خودگذشتگی بین دو انسان است . سیدی خوجه استاد مرثیه (الیکا) است . داستان او شامل صفحاتی است که خواندن آنها بدون التهاب و هیجان روحی غیر ممکن است .

بدین ترتیب می توان چنین نتیجه گیری کرد : برای دو شاعر، یعنی سید نظر سیدی و آرتیق محمد سیدی (سیدی خوجه) با ویژگی های خاص خویش، باید در تاریخ ادبیات ترکمنی دو جایگاه خاص قائل شد . آثار ادبی آنها نیز که تاکنون بهم آمیخته شده و بنام سید نظر سیدی چاپ و نشر می شود، باید از هم تفکیک و بطور جداگانه چاپ و مورد بررسی علمی قرار بگیرد .

○ ○ ○

رسانده است . آنچه که مربوط به آرتیق محمد سیدی است، باید گفت که او بواسطه تراژدی مشهور خود بنام "قصه میر حیدر خوجه و میر حسن خوجه" شهرتی بسزا یافته است . این داستان بیوگرافیک، شامل سرگذشت غم انگیز دو فرزند شاعر است که در سنین نوجوانی بعلت ابتلا به بیماری وبا درگذشته بودند . علاوه بر این سیدی خوجه اشعار تغزلی زیادی دارد که اغلب آنها در موضوع محبت، دوستی و اخلاق سروده شده است . همچنین دوستی سیدی خوجه با شاعر میهن پرست، قرباندوردی ذیلی خواهرزاده ماغیم قولی پراغی، زیانزد خاص و عام بوده است و اشعاریکه آنها در خطاب به یکدیگر نوشته اند، یکی از بهترین و کاملترین نسخه های ادبی قرن ۱۹

فراوان در اثبات یکی بودن دو شاعرو تعلق آن به لباب می گویند . در صورتیکه آرتیق محمد سیدی (سیدی خوجه) تقریباً هرسال قرباندوردی ذیلی است و هر دوی آنها در حدود سی سال کوچکتر از سید نظر سیدی میباشند .

میراث ادبی سید نظر سیدی نشانگر اینست که وی شاعری مبارز و سرداری جنگاور بوده است . اشعار تغزلی وی را می توان در ردیف کاملترین سروده های استادان بزرگ نظم زبان ترکی قرار داد . بیشتر اشعار سید نظر سیدی در باره مسایل اجتماعی، حربی، تاریخی و اخلاقی است . او پیشروترین افکار کلاسیکهای ادبیات ترکی چون علیشیر نوائی، محمد فضولی و ماغیم قولی پراغی را پذیرفته و بنحو احسن آنها را ادامه و به کمال

بهناسبت ۰۰۰

درد . رنج می برد . باشد که رهبران و خلیق قهرمان کو با با تعمیق هر چه بیشتر انقلاب در تمامی عرصه ها و بهره گیری از تجارب سایر کشورهای همزمن خود و حمایت آنها به موفقیت های هر چه بیشتری نایل آید . در اینجا بی مناسبت نخواهد بود که از انقلابی کبیر و انترناسیونالیست پیگیر، چه گوارا نیز یاد بکنیم . چه گوارا ۲۱ سال پیش در هشتم اکتبر ۱۹۶۷، در یک جنگ نابرابر با نیروهای دولت بولیوی و مستشاران نظامی آمریکا در این کشور قهرمانانه به همراه یاران خود به شهادت رسید . نام و خاطره او با انقلاب کو با عجین است .

درد . بدیهی است که هر کشوری باید مستقلاً سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین بکند . اما، آیا کشور کو با میرا از انحرافات و اشتباهات سایر کشورهای سوسیالیستی بوده است؟ برای هر ناظر بیطرف که از وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کو با با اطلاع باشد - بسا وقوف به تمامی پیشرفتهایی که بعد از انقلاب رخ داده - روشن است که کشور کو با نیز از مشکلات و انحرافات سایر کشورهای سوسیالیستی برخوردار بوده و خلق زحمتکش کو با در تعمیق هر چه بیشتر انقلاب از عواقب این اشتباهات

پروسترویکا می گوید : " مادر اینجا - کوبا - مطلقاً موردی برای تصحیح نداریم، ما یک سیستم دموکراتیک داریم! " در مورد رفرمهای اقتصادی گوریاجف، فیدل کاسترو در همین سخنرانی تأکید می کند : " ما نقش سیستم برنامه ریزی اقتصادی حزب را تضعیف نخواهیم کرد . " و یا در مورد نقش حزب می گوید : " اتوریته حزب هرگز تضعیف نخواهد شد . " این در حالیکه که گوریاجف تأکید ویژه ای بر دموکراسی و دموکراتیزه کردن جامعه شوروی دارد و معتقد است که " آینده سوسیالیسم به موفقیت کلاسنوست و پروسترویکا بستگی

مسئله ملی و ۵۵۵

تا سالهای ۱۹۶۰ سایه های دشتناک دیکتاتوری استالین هنوز روی خیلی از مسائل، منجمله مسئله ملی - کما بیش سایه افکنده بود. کسی را یارای رد کردن تئوری ملی استالین نبود. چهار علامت تشکیل دهنده ملت که از طرف استالین تصور یژه شده بود، همچنان اعتبار خود را حفظ کرده بود.

در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تحولاتی در این زمینه بوقوع پیوست. مجله "وایروس ایستوری" دست به چاپ یکسری مقالات انتقادی در اطراف تئوری ملی تاکنون مورد قبول پرداخت. برخی از نویسندگان مقالات، تئوری ملی استالین را ذهنی و اسکولاستیک ارزیابی نمودند. خواهان تجدید نظر در آن و برخورد آزاد بدان بودند. علیرغم وجود برخورد های انتقادی به تئوری ملی استالین، محتوی و نقطه حرکت عمده مقالات را همان چهار علامت مشخصه ملت تشکیل می داد؛ با این تفاوت که برخی از آنان سعی

می کردند این تئوری را غلیظ تر کرده، مثلا بجای مشخصه "اشتراک ساختمان روحی"، "خصوصیات ملی در پسیکولوژی" را بگنجانند. بعضی ها نیز به قایل شدن "فاکتور دولتی" و "آگاهی به تعلق اتیکی" بعنوان از جمله علائم مشخصه ملت معتقد بودند. حتی برخی ها پا را از این نیز فراتر گذاشته، پیشنهاد می کردند که "آگاهی ملی - دولتی" یکی از فاکتورهای تشکیل دهنده ملت باشد. بهرحال همه این اظهار نظرها بدلائل کمیود منابع و غم رغبت مسئولین امر و فراهم نبودن زمینه تحقیق و ارائه آزاد محصول تحقیقات راه به جایی نبرد. اکنون در شرایط پروسترویکا انتظار می رود که بار دیگر صاحب نظران در امور مسئله ملی و ملت دست به تحقیقات زده و این بار بدون هر نوع محدودیتی - سه اظهار نظرها و برشته تحریر آوردن نتایج تحقیقات خویش بزنند. بدیهی است که نفی تئوری دگم حاکم بر مسئله ملی دشوار خواهد بود؛ و دشوارتر از آن

ارائه تئوری جدید و مالا ارائه راه حل جدید برای گشایش گره مسئله ملی خواهد بود.

- (۱) - استالین، مسئله ملی ولننسیم، ص ۸
- (۲) - استالین، مسئله ملی ولننسیم، ص ۹
- (۳) - برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی ص ۵، سال ۱۹۸۶
- (۴) - لنین، آثار منتخب، جلد ۳، ص ۲۱۶
- (۵) - لنین، آثار منتخب، جلد ۳، ص ۲۶۰
- (۶) - س. بیالر، خبرگان سیاسی شوروی، ص ۲۱۷، ۱۹۶۶، چاپ انگلیسی
- (۷) - ام. ای. ایسایف، زبانهای ملی در اتحاد جماهیر شوروی، ص ۲۹۹، ۳۵۱، بزبان انگلیسی، چاپ مسکو
- (۸) - خرو شچف در اواسط سال ۱۹۵۰ کوشید تا سهم ملت اوکرائین را در پست های حزبی و دولتی را بیشتر کند. بدنبال این تلاش بود که در این سالها ملت اوکرائین نیز "ملت بزرگ" خطاب میشد.
- (۹) - ناسیونال نایا پویلیتیکا ف. ک. پ. (ب) ص. ۴۴، ۱۹۳۰، مسکو

استالین و ۵۵۵

یك می کشند. چه، مبارزه با استالین بدون مبارزه با بینش استالینسیم نتیجه ای جز شکست ندارد؛ زیرا ایشدو غیر قابل تفکیر اند و مقوله واحدی را باهم تشکیل می دهند، همانگونه که خرو شچف نیز بخت خود را در مبارزه با استالین بدون مبارزه ای همه جانبه با بینش استالینستی آزموده بود، مبارزات دیگر نیز بدون کوییدن استالینسیم و ریشه کن کردن آن به موفقیتی دست نخواهند یافت.

اکنون در اتحاد جماهیر شوروی، مبارزه ای گسترده با استالین - استالینسیم آغاز شده است، که ویژگی

خاص آن از مبارزات قبلی با این بینش در این کشور، زیر ضرب گرفتن بینش استالینستی است. هر روز در رسانه ها گروهی اتحاد جماهیر شوروی گوشه ای از جنایات وی درج می گردد و از قربانیان حکومت دشت استالین اعاده حیثیت شده و تمامی آثار سانسور شده ادبی و سینمایی و شوریک در زمان او در معرض دید مردم قرار داده می شود. یکی از اقدامات مهم اخیر در این رابطه، تشکیل نمایشگاه جنایات استالین در مسکو است که عمدتا مربوط به جنایات او در جریان اشتراکی کردن اجباری کشاورزی در سالهای ۳۳-۱۹۲۹ است. در این سالها

بغیر از قحطی ۱۹۳۳ اوکرائین که در آن ۳ الی ۴ میلیون نفر به هلاکت رسیدند، قریب به ۱۰ میلیون انسان در جریان "کولاک زدایی" استالین جان باختند. استقرار دیکتاتوری بجای دموکراسی، پایمال نمودن آزادی و تجاوز به حریم حقوق فردی و اجتماعی تحت هر عنوان و بهانه ای که باشد، شدیداً محکوم است. و دیکتاتوری - با هر پیشوند و پسوند - دشمن دموکراسی و آزادی است! ما بنا به احساس و وظیفه عمیق خود در قبال یالایش هر چه بیشتر جنبش از این بینش مخرب، با توجه به امکانات بقیه در صفحه ۶

زمین از آن کسانیست که روی آن کار میکنند

بهناسبت ۳۰- مین سالگرد انقلاب کوبا

یازدهم دیماه برابر با ۳۰ - مین سالگرد انقلاب کوبا است . انقلابی که در تاریخ مبارزاتی خلفهای تحت‌ستم جهان ، علیه دیکتاتوری و امپریالیسم جهانی ، جایگاه خاص خود را داشته و دارد .

سی سال پیش ، در چنین روزی بود که پایه گذاران " جنبش ۲۶ ژوئیه " در کوبا ، بدنبال مبارزه ای سرشار از فداکاری ها و به بهای محرومیت ها و قربانیان فراوان شاهد به آغوش کشیدن همای پیروزی بودند . خلق کوبا در این روز ، نه تنها به دیکتاتوری باتیستا خاتمه داد ، بلکه برای اولین بار زنجیر ستم امپریالیستی را در آمریکای لاتین از هم گسست .

تا قبل از پیروزی انقلاب در کوبا براسستی سرنوشته آمریکای لاتین توسط امپریالیسم آمریکا رقم زده میشد . دو فاکتور تعیین کننده در حیات هر کشور ، یعنی قدرت سیاسی و اقتصادی در دست سرمایه داران آمریکایی و شرکای داخلی آنها بود . پیروزی انقلاب در کوبا با فاصله ۹۰ مایلی از کشور آمریکا که تمامی نیروی ضد انقلابی خود را در به شکست کشاندن انقلاب بکار برده بود ، بسه خلقهای آمریکای لاتین ثابت کرد که خلقی که متحد و یکپارچه برزمد ، قادر است رویاها را به واقعیت تبدیل ساخته و دشمن را ، هراندازه نیز قوی باشد ، در مقابل طوفان خشم توده های آگاه یارای مقاومت نخواهد بود ؛ و این درسی بزرگ برای انقلابات شکست خورده این منطقه

در دهه های قبل و حتی بعد از پیروزی انقلاب کوبا - تصرف کانال پاناما ۱۹۰۳ ، کودتا در گواتمالا ۱۹۵۴ ، کودتا در شیلی ۱۹۷۳ و اشغال گرانادا ۱۹۸۳ - می - باشد .

اصلاحات عمیق اجتماعی و اقتصادی بعد از انقلاب ، از کوبای فقیر و عیقا وابسته به امپریالیسم ، کشوری مستقل و رشد یافته ساخته است که امروز در آن ۲۰۰۰۰ دانش آموز و دانشجو مجاناً از ۲۷ کشور مختلف به کسب علم و دانش مشغولند . پزشکان ، معلمان ، تکنسین ها و مهندسین آن در ۳۵ کشور آسیایی ، افریقایی و در کشورهای آمریکای لاتین مشغول ارائه کمکهای بی شائبه خلق کوبا به این خلقها هستند . پیشرفتهای درخشان اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی کوبای بعد از انقلاب ، الهام بخش زحمتکشان سایر کشورهای وابسته و تحت سلطه امپریالیسم آمریکا و مایه هراس دشمنان خلقها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا می باشد . با وجود تمامی فشارهای اقتصادی - سیاسی ، تحریم ها و خرابکاریها و توطئه های امپریالیسم و سازمانهای جاسوسی آن مانند " سیا " خلق کوبا استوار و پابرجا پیش می رود .

بدون شك انقلاب کوبا با يك استثنا در تاریخ نبوده ، بلکه همچون انقلابات پیروزمند دیگر در تاریخ ۷۰ ساله اخیر در کشورهای فقیر و غارت شده و وابسته به امپریالیسم رخ داده است . اما انقلاب کوبا همانند انقلابات پیروزمند

دیگر از ویژگی خاص خود برخوردار است که آن را از دیگر انقلابات متمایز میسازد . نقش حساس و انقلابی کوبادر آمریکای لاتین در کمک به جنبشهای رهایی بخش این منطقه بحرانی بر کسی پوشیده نیست . طوفانی که انقلاب کوبادر حیات خلوت آمریکا برپا کرد و همچنین حمایت های بیدریخ کوبا از انقلاب نیکاراگوئه ، السالوادور ، آنگولا و نقش پیش آهنگی کوبا در مبارزه برای عدم پرداخت بدهی کشورهای فقیر آمریکای لاتین به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و ... در نوع خود و در مقایسه با کشورهای دیگر در آنها مدت ها است انقلاب پیروز گشته ، کم نظیر است . هر چند برخی از مواضع کوبای انقلابی در قبال دولت های چپ چون جمهوری اسلامی ایران ، کمتر یقین همخوانی با جایگاه و ماهیت این کشور ندارد .

و اما در مورد تغییرات وسیعی که در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی دیگر در حال وقوع است ، رهبر انقلاب کوبا ، فیدل کاسترو ، در سخنرانی خود بناسبت ۳۰ - مین سالروز " فتح مونکادا " ضمن انتقاد غیر مستقیم به کوریاچف و بقیه در صفحه ۱۰

آدرس در خارج از کشور

POSTFACH 210101

5000 KÖLN 21

WEST-GERMANY

گرامی باد خاطرۀ تابناک شهدای
خلق ترکمن!